

## Analyzing the Concept of what is Object in Aristotle's Essential Physics and Metaphysics

Mehdi Mohammadlou<sup>1</sup>, Gholam Abbas Jamali<sup>2</sup><sup>\*</sup>, Morteza Akhalaghifard<sup>3</sup>, Monireh Seyed Mazhari<sup>4</sup>

1. PhD student, Department of Islamic Philosophy and Theology, Karaj Branch, Islamic Azad University, Karaj, Iran.
2. Assistant Professor, Department of Islamic Philosophy and Theology, Karaj Branch, Islamic Azad University, Karaj, Iran  
(Corresponding Author).
3. Assistant Professor, Department of Islamic Religions and Mysticism, Karaj Branch, Islamic Azad University, Karaj, Iran.
4. Associate Professor, Department of Islamic Philosophy and Theology, Karaj Branch, Islamic Azad University, Karaj, Iran.

\* Corresponding Author Email Address: jamaliabbasph@gmail.com

### Article Info

### ABSTRACT

#### Article type:

Original Research

#### How to cite this article:

Mohammadlou M, Jamali GH, Akhalaghifard M, Seyed Mozhari M. (2023). Analyzing the Concept of what is Object in Aristotle's Essential Physics and Metaphysics. *Quranic Insight and Islamic Mysticism*, 3(1), 29-37.

<https://doi.org/10.61838/imqv.3.1.4>



© 2023 the authors. Published by Iran-Mehr: The Institute for Social Study and Research. This is an open access article under the terms of the Creative Commons Attribution-NonCommercial 4.0 International (CC BY-NC 4.0) License.

The issue of substance is one of the most important topics of Aristotle's philosophy, and understanding it can lead to a better understanding of the thought system of this great Greek philosopher. Aristotle has built his philosophy on the basis of knowledge of essence or essence, and all the pillars of his thought system, including existentialism, epistemology, theology, and cosmology, depend on essence and form - which in his philosophical system are equivalent to essence and essence - so that Aristotle's philosophy can rightly be called essential metaphysics. In Aristotle's metaphysical thought, essence and essence always indicate a type of essence or in other words, "this thing here", so essence and essence apply absolutely to essence. As Aristotle says in the discussion of definition, the definition belongs only to the essence and the definition of other categories follows it. In this sense, it can be said that; What and what is only belongs to essence, which of course means essence in its first meaning. Therefore, in the current research, we are trying to answer the question of whether the essence of an object is exactly the object itself or something else by analyzing the Aristotelian thought about the scope and essence of an object and showing the requirements of its theory in physics and metaphysics.

Key words: essence, Ossia, essential metaphysics, existential metaphysics, Aristotle.

## واکاوی مفهوم چئی (چیستی) شی در فیزیک و متافیزیک جوهری ارسطو

مهدی محمدلو<sup>۱</sup>، غلامعباس جمالی<sup>۲\*</sup>، مرتضی اخلاقی فرد<sup>۳</sup>، منیره سیدمظهری<sup>۴</sup>

۱. دانشجوی دکتری، گروه فلسفه و کلام اسلامی، واحد کرج، دانشگاه آزاد اسلامی، کرج، ایران.
۲. استادیار، گروه فلسفه و کلام اسلامی، واحد کرج، دانشگاه آزاد اسلامی، کرج، ایران (نویسنده مسئول).
۳. استادیار، گروه ادیان و عرفان اسلامی، واحد کرج، دانشگاه آزاد اسلامی، کرج، ایران.
۴. دانشیار، گروه فلسفه و کلام اسلامی، واحد کرج، دانشگاه آزاد اسلامی، کرج، ایران.

\*ایمیل نویسنده مسئول: jamaliabbasp@gmail.com

### اطلاعات مقاله

### چکیده

#### نوع مقاله

پژوهشی اصیل

#### نحوه استناد به این مقاله:

محمدلو م، جمالی غ، اخلاقی فرد م، سیدمظهری م. (۱۴۰۲) واکاوی مفهوم چئی (چیستی) شی در فیزیک و متافیزیک جوهری ارسطو. *بینش قرآنی و عرفان اسلامی*، ۳(۱)، ۲۷-۳۷.

مسأله جوهر از مهم‌ترین مباحث فلسفه ارسطو به شمار می‌رود و فهم آن می‌تواند به درک بهتر نظام فکری این فیلسوف بزرگ یونان بیانجامد. ارسطو فلسفه خود را بر پایه شناخت اوسیا یا جوهر بنا کرده است و تمام ارکان نظام فکری اش اعم از وجودشناسی، معرفت‌شناسی، خداشناسی و جهان‌شناسی، در گرو ذات و صورت - که در نظام فلسفی او معادل اوسیا و جوهرند - است به طوری که به درستی می‌توان فلسفه ارسطو را متافیزیک جوهری نامید. ماهیت و چیستی در اندیشه متافیزیکی ارسطو همواره دلالت می‌کند بر گونه‌ای از جوهر یا به تعبیری "این چیز در این جا" بنابراین چیستی و چئی به طور مطلق بر جوهر صدق می‌کند. چنان‌چه ارسطو در بحث از تعریف بیان می‌کند که، تعریف صرفاً متعلق به جوهر است و تعریف سایر مقولات به تبع آن است. از این حیث می‌توان گفت که؛ چئی و چیستی تنها و تنها متعلق به جوهر است که البته مراد از چنین جوهری، جوهر در معنای نخستین آن است. لذا در پژوهش حاضر درصددیم تا با واکاوی اندیشه ارسطویی در باب محدوده و چیستی یک شی و نشان دادن استلزامات تئوری اش در فیزیک و متافیزیک، به این پرسش پاسخ دهیم که آیا چئی یک شی دقیقاً خود شی و جوهر است یا خیر امری دیگر .

واژگان کلیدی: جوهر، اوسیا، متافیزیک جوهری، متافیزیک وجودی، ارسطو.



© ۱۴۰۲ تمامی حقوق انتشار این مقاله متعلق به نویسنده است. انتشار این مقاله به صورت دسترسی آزاد مطابق با گواهی (CC BY-NC 4.0) صورت گرفته است.

## مقدمه

هنگامی که بحث از چئی یا چیستی اشیاء و پدیده‌ها می‌شود، خواه در بستری فیزیکی و خواه در بستری متافیزیکی، می‌بینیم که واقعیات و پدیده‌ها گاهی ممکن است وجود نداشته باشند و صرفاً در ردهٔ موجودات احتمالی قرار گیرند و یا گاهی برخی از آنها تحت تأثیر پدیده‌های دیگر قرار گیرند. از این حیث آن چه که مبهم است این است که، این اشیاء چیستی؟ یا به عبارتی چه اند تا بعد بگوئیم آیا مقوله‌ای وجود دارد که تمام این چه چیز بودن‌ها و چه‌ها تحت تأثیر آن قرار گیرند؟ ارائهٔ پاسخ روشنی به چنین پرسشی کار آسانی نیست زیرا برای پاسخ به آن، معیارها و گزینه‌های بی‌شماری همچون جوهر، خود شیء، موجود، خلاء، وجود یا موجودات خاص و غیره وجود دارد (رتلر و بیلی، ۲۰۱۷: ۱-۲) و به کار بردن هر یک از آنها بسته به حوزهٔ فیزیکی و متافیزیکی متفاوت است. در بستر فیزیکی قاعداً پرداختن به این مسئله در نسبت با متافیزیک کمی راحت‌تر است زیرا اشیاء فیزیکی شناساترین یا به تعبیری دیگر آشکارترین اشیاء هستند (گوسویک، ۲۰۲۲: ۲) چنان چه اگر از کودکی بخواهیم چند نمونه شی فیزیکی به ما نشان دهد، فوراً و بدون درنگ ده‌ها نمونه از اشیاء فیزیکی را به ما ارائه می‌کند که قادر است در باب چیستی آنها در ظاهر به ما توضیحی سطحی بدهد اما اگر از او خواسته شود که تعریفی از «شیء متافیزیکی» ارائه دهد و تمایز بین جسم فیزیکی و غیرفیزیکی را نشان دهد، نمی‌تواند (پیرس، ۲۰۰۹: ۸) از این حیث است که گفته می‌شود هنگامی که بحث از واقعیت و چیستی اشیاء و پدیده‌ها در متافیزیک می‌شود، یکی از وظایف متافیزیک این است که به طور دقیق محدودهٔ واقعیت را بررسی نماید تا بتواند به این پرسش پاسخ دهد که مرز میان چیستی و متافیزیک چیست. بنابراین در این جا هم لازم است تا برای پاسخ به پرسش اصلی تحقیق به دو سوال فرعی که عبارتند از این که: متافیزیک چیست؟ و چیستی یک شی چیست؟ پاسخ دهیم تا جایگاه چئی در فیزیک و از سوی دیگر در متافیزیک جوهری ارسطو مشخص گردد.

## متافیزیک جوهری ارسطویی

در فرهنگ عامیانه و رایج تعریف اولیه متافیزیک همان «پدیده‌ها یا اشیائی پس از پدیده‌های فیزیکی» است (گالوزو، ۲۰۱۷: ۱) این در حالی است که از نظر ارسطو متافیزیک همان مطالعهٔ طبیعت و خودمان است. در این معنا، وی متافیزیک را با دنیای تجربه حسی می‌آمیزد، یعنی جایی که ما زندگی می‌کنیم، یاد می‌گیریم، می‌دانیم، فکر می‌کنیم و صحبت می‌کنیم. در چنین اندیشه‌ای متافیزیک مطالعه موجود بودن است، یعنی مطالعهٔ روش‌های مختلف استفاده از کلمه «بودن» یا نوع اولیه وجود «چئی یا چه» است که گویای ماهیت آن چیز است (ویلبرن، بی تا: ۳).

بنابراین متافیزیک مستلزم مطالعه اصول کلی هستی، موجودیت و کیفیات انتزاعی خود هستی است. شاید نقطه شروع متافیزیک ارسطو رد نظریه افلاطون باشد، نظریه‌ای که می‌گوید: اشیاء مادی تغییر پذیرند و فی نفسه واقعی نیستند بلکه با یک وجه مشترک یا شکلی آرمانی، ابدی و تغییرناپذیر، مطابقت دارند و چنین صورتی تنها با عقل قابل درک است. بنابراین چیزی که در این دنیا زیباست، در واقع تجلی ناقص شکل زیبایی است. استدلال‌های ارسطو علیه این نظریه بسیار زیاد بود. در نهایت او عقاید افلاطون را به عنوان زبانی شاعرانه اما پوچ رد کرد و ترجیح داد بر واقعیت جهان مادی تمرکز کند به این معنا که وی در متافیزیک نشان می‌دهد که مواد محسوسه که وجود دارند، ابتدا توسط فلسفه و نه فیزیک بررسی می‌شوند (ارسطو، ۱۹۶۶: ۱۳) شاید در این جا همین موضوع ابهامی را برای مخاطب ایجاد کند مبنی بر این که، مگر متافیزیک امری متمایز از فیزیک، طبیعت و ماده نیست، پس چگونه است که به بررسی مواد محسوس نیز می‌پردازد؟ در پاسخ به چنین شبهه‌ی احتمالی می‌گوییم، این درست است که موضوع متافیزیک وجود جوهری غیر محسوس و همچنین مطالعهٔ واقعیت تغییرناپذیر است، اما باید به این نکته توجه کرد که این متافیزیک است که ماهیت هستی را به‌عنوان ماهیت مشترک تمام موجودات مطالعه می‌کند، بنابراین هنگامی که می‌پرسیم متافیزیک در اصل به چه چیزی مربوط می‌شود، پاسخ این است که: «عنصر بالفعل یا صوری در وجود معقول و محسوس» یا به تعبیری دیگر مطالعهٔ جوهر است (ارسطو، ۱۹۲۴: ۲۳-۲۲).

## واژه شناسی مفهوم جوهر

برای درک بهتر متافیزیک جوهری ارسطو لازم است تا به واکاوای مفهوم جوهر نیز بپردازیم. زیرا مفهوم جوهر کلید واژهٔ اصلی متافیزیک اوست. تا در گام بعدی تصور ارسطو از جوهر مشخص شود. مفهوم جوهر اساساً یک اصطلاح فلسفی است که کاربردهای فراوانی دارد، اما به نظر می‌رسد در به کارگیری معنای حقیقی آن اغلب تحریفاتی صورت پذیرفته است. برای تفسیر و توصیف این واژه عموماً دو راه وجود دارد: نخست این که گفته می‌شود اصطلاح فلسفی «جوهر» در معنای عام اش با واژه یونانی *ousia* به معنای «وجود» مطابقت دارد که در زبان لاتین *substantia* نامیده می‌شود که به معنای «چیزی است که در زیر اشیا قرار می‌گیرد یا به عبارتی همان زیر نهاد است». بر این اساس جواهر در یک نظام فلسفی معین، چیزهایی هستند که موجودات بنیادی

1 . Ta Meta ta phusika.

2 . Hyle.

یا مبنای واقعیت نام می‌گیرند. از این روست که مثلاً برای یک اتمیست، اتم‌ها جوهر هستند، زیرا آن‌ها چیزهای اساسی هستند که همه چیز از آن‌ها ساخته می‌شود (روبینسون، ۲۰۰۴: ۳-۲).

در طریق دوم از تفسیر این واژه، اندیشمندان برای جوهر معنایی خاص‌تر در نظر گرفته‌اند که بر اساس آن، جواهر نوع خاصی از موجودات هستند که برخی نظریه‌های فلسفی آن را تصدیق می‌کنند و برخی دیگر نه. در این معنا، این سؤال همواره مطرح می‌گردد که آیا موجودات بنیادی، جوهری هستند یا چیز دیگری؟ مانند رویدادها، یا خواصی که در فضا و زمان قرار دارند. این تصور از جوهر، از مفهوم شهودی شیء یا شیء منفرد ناشی می‌شود که عمدتاً با ویژگی‌ها و رویدادها در تضاد است. مسئله این است که چگونه باید مفهوم یک شیء را درک کنیم و این که آیا در پرتو درک صحیح آن به شاخص معینی از تعریف جوهری دست می‌یابیم یا خیر باید با عبارات اساسی‌تر بتوان آن را توصیف کرد. برای مثال، آیا می‌توان یک شیء را چیزی جزء مجموعه‌ای از ویژگی‌ها یا مجموعه‌ای از رویدادها در نظر گرفت؟ (روبینسون، ۲۰۰۴: ۴-۳).

بر اساس نظریات مطروحه در باب مفهوم جوهر می‌توان چنین گفت که، تئوری جوهری یک نظریه هستی‌شناختی است که بیان می‌کند، اشیاء هر کدام از یک جوهر و یا ویژگی‌هایی تشکیل شده‌اند که توسط جوهر متحمل می‌شوند اما از آن متمایز و جدا هستند (بنوسکی، ۲۰۰۸: ۱۴۵). در چنین تفسیری همواره یک ماده وجود دارد که می‌توان آن را به عنوان یک زیرلایه یا یک چیز در خود تلقی کرد، لذا جوهرها همان جزئیاتی هستند که از نظر هستی‌شناختی مستقل‌اند یعنی آن‌ها به تنهایی موجود هستند هر چند که یکی از ویژگی‌های تعیین‌کننده آن‌ها، توانایی‌شان برای تغییر است که این تغییرات شامل چیزی است که قبل، حین و بعد از تغییر وجود دارد و تنها زمانی می‌توان آن‌ها را توصیف کرد که در شرایطی مناسب، یک ماده ماندگار خواصی را به دست می‌آورد یا از دست می‌دهد همین صفات یا خواص نیز موجوداتی هستند که می‌توان آن‌ها را با جوهر مثال زد، زیرا ویژگی‌ها و خواص بیان‌گر حاملان خود هستند، یعنی بیان می‌کنند که حامل آن‌ها چیست و چگونه است (لنگتون، ۲۰۰۱: ۲۸).

### سنجۀ جوهری نزد ارسطو

ارسطو در متافیزیک خویش به روشی جدید برای اولویت هستی‌شناختی جوهر استدلال می‌کند و سپس، در آثار دیگر خود با این مسئله دست و پنجه نرم می‌کند که جوهر چیست. همان‌طور که پیش از این بیان کردیم، متافیزیک ارسطویی، علمی است که به مطالعه موجودیت و واقعیتی تغییرناپذیر می‌پردازد. از این نظر برخلاف سایر علوم که فقط بخشی از هستی را مطالعه می‌کنند (فقط برخی از چیزهای موجود) یا موجودات را فقط به صورت تخصصی (مثلاً تا آن جایی که قابل تغییر هستند) مطالعه می‌کنند، وی در نگرشی متافیزیکی خویش برای تبیین هستی و موجودیت به جوهر متوسل می‌شود و می‌گوید برای درک موجودیت و هستی یک چیز باید بدانیم جوهر چیست. در پاسخ به این که جوهر چیست ارسطو آن را *ti ên einai* می‌نامد که به معنای «آن چه باید باشد» برای یک چیز، است. این عبارت مترجمان رومی، او را چنان مبہوت کرد که آن‌ها کلمه *essentia* را ابداع کردند و دقیقاً از همین کلمه لاتین است که ما توانستیم معانی دیگری را برای جوهر بیابیم. ارسطو همچنین گاهی از عبارت دیگری تحت عنوان *ti esti*، به معنای «آن چه هست» نیز استفاده می‌کند و در آثار منطقی خود مفهوم ذات را نیز به کار می‌برد و با ادغام هر دوی این مفاهیم معنای جدیدی را بازتولید می‌کند و آن این است که جوهر را «آن چه در نسبت با خودش به یک چیز تعلق دارد، یعنی ذاتاً به آن تعلق دارد (*en tōi ti esti*)» می‌داند و در ادامه می‌گوید این همان ماهیت است یعنی «ماهیت هر چیز همان چیزی است که گفته می‌شود ذاتاً است». در این جا لازم است تا این نکته را یادآور شویم که به اعتقاد ارسطو، انسان همواره چیزها را تعریف می‌کند، نه کلمات را، برای مثال تعریف «ببر» معنای کلمه «ببر» را به ما نمی‌گوید بلکه به ما می‌گوید که ببر بودن چیست، ببر ذاتاً چه چیزی است. بنابراین، تعریف ببر، جوهر آن را بیان می‌کند یعنی «آن چه باید باشد» یا «آن چه که برای ببر فی نفسه محمول است» (کوهن، ۲۰۰۰: ۵-۴).

ارسطو البته اصطلاح «جوهر» یا به تعبیر یونانی آن «اوسیا» را به معنای ثانویه برای جنس‌ها و گونه‌هایی که به عنوان اشکال "هیلمورفیک" ذکر می‌شوند نیز به کار می‌برد. با این حال، در درجه یا معنای اول، وی آن را با توجه به مقوله جوهری خود، چیزی می‌داند که در مورد موضوعی نیستی، به تعبیر ایشان زیرنهاد است، یعنی همچون زمانی که انسان منفرد یا اسب منفرد را در نظر می‌گیریم اما در معنای دیگر جوهر، وی آن را جنس یا نوع انسان و حیوان برای مثال در نظر می‌گیرد، زیرا انسان و اسب هر چند هر دو از یک گونه هستند، دارای ویژگی‌ها و اوصافی‌اند که این اوصاف مواد ثانویه‌ای‌اند که در نگاه اول جوهر پنداشته می‌شوند (آکريل، ۱۹۸۸: ۷) دقیقاً از این رو است که در بررسی اندیشه ارسطویی می‌بینیم که برای جوهر معانی متعددی وجود دارد.

<sup>۱</sup> . Hylomorphic.

، «شکل»، در فلسفه، دیدگاه متافیزیکی است که طبق آن هر جسم طبیعی از دو اصل ذاتی تشکیل شده است، یکی *morphē* «ماده»؛ *hylē*. هیلمورفیسم، (از یونانی<sup>۲</sup> بالقوه، یعنی ماده اولیه، و یکی بالفعل، یعنی جوهر یا فرم. این آموزه اصلی فلسفه طبیعت ارسطو بود. قبل از ارسطو، فیلسوفان ایونی به دنبال اجزای اصلی اجسام بودند. اما ارسطو معتقد بود که از یک سو، باید به دنبال عناصر اولیه بود - یعنی بدن‌هایی که از امور دیگری مشتق نشده‌اند و همه اجسام دیگری که از آنها تشکیل شده‌اند.

هنگامی که گفته می‌شود "جوهر چیست؟" نخستین پاسخ، ذات است، اما با شرایطی خاص و ویژه. ارسطو در کتاب پنجم مابعدالطبیعه جوهر را چنین تعریف می‌کند: زیرلایه‌ی نهایی، که همه چیز به وجود آن وابسته است. با این حال، فیلسوف یونانی به همین معنا بسنده نمی‌کند و می‌گوید انگاره‌ی جوهر نیز مانند هستی معانی دیگری دارد (ویرا، ۲۰۲۱: ۳) که این معانی بسته به حوزه‌ی مورد نظر متفاوت است. برای مثال جوهر در منطق ارسطویی با آن چه که در متافیزیک اش مطرح شده است، متفاوت است. چنان چه وی در کتاب متافیزیک خود در بخش زتا می‌گوید: برای جوهر معانی و دیدگاه‌های فراوانی وجود دارد، مثلاً عده‌ای جوهر را جسم صادق تلقی می‌کنند، از این رو نه تنها تمام جانوران و رستنی‌ها را جوهر قلمداد می‌کنند، بلکه اجسامی طبیعی همچون آب و خاک و غیره را نیز جوهر می‌نامند. یا مثلاً عده‌ای جوهر را همان نهائیات و حدود جسم یعنی سطح و خط و نقطه می‌دانند و می‌گویند تمامی این اوصاف از جهت جوهر بودن بر خود اجسام ارجحیت دارند (لطفی، ۱۳۹۹: ۲۵۶).

به طور کلی ارسطو جوهر را بر حسب موضوع در سه معنا به کار می‌برد که دو معنای آن مربوط به علوم طبیعی است و یک معنای آن مربوط به فلسفه اولی است. در این تقسیم بندی ابتدا وی می‌گوید: جوهر یا محسوس است یا غیرمحسوس. جوهر محسوس خود بر دو قسم است؛ یعنی جوهر محسوس سردمی و جوهر محسوس فناپذیر. از ویژگی‌های جوهر محسوس این است که این جوهر تغییرپذیرند، بنابراین نیازمند موضوعی هستند، زیرا تغییر همواره از نوعی واسطه آغاز می‌گردد که این واسطه همان ماده یا موضوع است. هر دو قسم جوهر محسوس با حرکت مرتبط بوده و این درحالی است که جوهر نامحسوس که موضوع فلسفه اولی است دارای میدئتی مشترک با اقسام دیگر نیست. نکته‌ای که در این جا مهم است تا به آن بپردازیم این است که، جوهر محسوس از آنجائی که با حرکت توأم است، بنابراین تغییرپذیر خواهد بود و هر چه که تغییر پذیرد، از شیئی به شیئی دیگر تغییر می‌یابد و چیزی که تغییر به خاطر آن روی می‌دهد، همان ماده یا همان واسطه و موضوع است که بیان کردیم. از سوی دیگر چیزی که تغییر به آن می‌انجامد نیز صورت نام دارد، از این رو می‌توان برای دسته بندی که ارسطو از جوهر ارائه می‌کند، چنین بگوئیم که وی به سه جوهر ماده\_ که تنها در نمود و به ظاهر "این چیز" است\_ دوم طبیعت شی که "این چیز" حرکت در جهت آن روی می‌دهد و به آن می‌انجامد و سوم جوهری مفرد که از ترکیب دو قسم پیشین به وجود می‌آید، قائل شد (لطفی، ۱۳۹۹: ۴۶۲-۴۶۷).

### حدود جوهر، ماده و صورت

از نظر ارسطو، جوهر یک چیز خاص همراه با ویژگی‌های آن است. جوهر ماده است و مقولات یا خصوصیات ثانویه شکل یا صورت هستند. جوهر متشکل از ماده و صورت است و چون قلمروی صورت مشخص و قابل تفکیک نیست، لذا همواره باید ماده‌ای وجود داشته باشد. ارسطو برای تبیین بهتر رابطه جوهر، ماده و صورت می‌گوید، هر آن چه در جهان موجود است، متشکل از دو اصل به نام ماده و صورت است. ماده همان عنصری است که چیزی از آن ساخته شده است. در این تلقی هر چیزی که در جهان وجود دارد از یک اصل مادی تشکیل شده است: انسان، حیوانات، باکتری، یک کامپیوتر و غیره. از نظر ارسطو، چنین ماده‌ای یک اصل نامعین است و ویژگی اصلی آن این است که پایه و اساس همه شدن‌ها یا همه تغییرات است، در این معنا ماده را با قوه نیز یکی می‌داند. وی در مقام توضیح عنصر یا اصل دوم یعنی صورت یا شکل نیز می‌گوید، آن چیزی است که ماده را تعیین می‌کند و آن را موجودی منحصر به فرد می‌کند؛ مثل انسان، سنگ، حیوان و غیره. لذا می‌توان گفت صورت چیزی است که به ماده وجود می‌دهد. به همین دلیل است که ماده و صورت نیز با اصول فعل و قوه مرتبط می‌داند، یعنی ماده قوه است و صورت فعل (ارسطو، ۲۰۰۱: ۴-۳). از این مطلب می‌توان چنین برداشت کرد که:

الف) ماده با جوهر مساوق است زیرا اگر چستی یک شی را از او بگیریم، یعنی همه چیزش را بگیریم جز ماده\_ که مقوله‌ای خاص نیست یعنی نه کمیت، شی یا مقوله‌ای خاص\_ چیزی از او باقی نخواهد ماند، در این صورت ماده چیزی خواهد بود که قابل حمل بر هیچ چیزی نیست و دقیقاً در همین جا با جوهر ارسطویی هم معنا و مساوق خواهد شد (لطفی، ۱۳۹۹: ۲۵۹).

ب) به باور ارسطو صورت، شکل بیرونی، ظاهر یا پیکربندی یک شی، با اینکه متمایز از ماده‌ای است که از آن تشکیل شده است، اما بدون آن ماده نیز نمی‌تواند وجود یابد. بنابراین در متافیزیک ارسطویی، هر چند که ماده به عنوان اصل بالقوه تلقی می‌شود که صورت بدون آن حاصل نمی‌شود، اما این صورت است که به شی معنی می‌بخشد (یعنی شیئیت یک شی صورت است)، مثلاً آجر که ماده‌ای بالقوه برای دیوار است تنها زمانی معنا خواهد یافت که در یک چهارچوب سازمان یافته قرار گیرد یعنی این صورت است که تعیین می‌کند آجر به چه چیزی تبدیل شود. ماده در این جا صرفاً یک اصطلاح نسبی و نیز چیزی است که به طور بالقوه در یک شی معین وجود دارد، اما در واقع تنها زمانی به آن شی تبدیل می‌شود که صورتی مناسبی به آن داده شود (اینوگن، ۲۰۲۰: ۴). در حقیقت از نظر ارسطو، صورت و ماده اصول مشترکی هستند که تمام چیزهای بالفعل (مواد) از آن‌ها تشکیل شده است. صورت (که اغلب آن‌ها را با ذوات یکی می‌دانست) در چیزهای واقعی وجود دارد. ذهن انسان که به قدرت عقلانی مجهز است می‌تواند این جوهر را از چیزهای واقعی انتزاع کند تا آن‌ها را بشناسد (عالم). پس از نظر ارسطو، صورت ساختار معینی (مورف) است که به اشیاء و چیزها ویژگی یا خاصیتی می‌دهد. از سوی دیگر، ماده، بستر

1 . Morphé.

2 . Morph.

نهایی یا «مواد» است که تمام چیزهای (فیزیکی) از آن ساخته شده‌اند. از این رو، ارسطو نظریه هیلومورفیسم خود را مطرح کرد و براساس آن تمام اشیاء یا مواد بالفعل را بر اساس اصول صورت و ماده توضیح می‌دهد (ارسطو، ۱۹۴۱: ۳۰).

ج) ارسطو در مابعدالطبیعه خود صورت را بر ماده مقدم می‌دارد و می‌گوید اگرچه ماده عنصر اولیه تمایز ناپذیری است که همه چیز از آن ساخته شده است، اما خود یک «چیز» نیست و برای این که یک چیز باشد باید دارای نوعی صورت باشد. بنابراین، ماده بدون صورت نمی‌تواند وجود داشته باشد یا به تعبیر ارسطویی، ماده به جای فعلیت، قابلیت محض است. ماده خالص یا «نخستین»، قوه‌ای است که اشیاء از آن به وجود می‌آیند بدون این که خود یک چیز بالفعل باشند. درست است که ماده چیزی است که اشیاء از آن ساخته شده‌اند، اما این صورت است که شکل و ساختار معین به آن‌ها می‌دهد و قوا و کارکردهای مختلف آن‌ها را تعیین می‌کند. ارسطو در این جا برای تنقیح بهتر موضوع مثال تولد حیوانات یا انسان‌ها را می‌زند و می‌گوید برای تولد یک نوزاد، مایع قاعدگی موجود ماده، ماده را فراهم می‌کند، در حالی که تخم(منی) نر به آن شکل یا صورت می‌بخشد. یعنی آن‌ها با هم موجود جدیدی از گونه‌ای خاص را تشکیل می‌دهند. در نهایت وی معتقد می‌شود که، محرک اول، صورت خالص و کاملاً جدا از ماده است و ابدی و تغییر ناپذیر است، زیرا هم علتی مؤثر (یا متحرک) است که همه چیز را به حرکت در می‌آورد و هم علت نهایی که همه چیز به آن معطوف می‌شود(ارسطو، ۱۹۴۱: ۳۲-۳۱).

### چیستی یک شی

همانطور که می‌دانیم برای درک بهتر یک شی یا پدیده ارائه یک تعریف دقیق برای آن، کمک کننده است زیرا به اعتقاد ارسطو علم و دانش امری کلی و فراگیر است و درک آن در گروهی تعریف دقیق اشیاء و پدیده هاست، به عبارتی درک درست از "چیستی" یک شی. وی برای حصول چنین امری معتقد است که ما باید مشاهدات خود از پدیده‌ها را براساس الگویی سازمان یافته دسته بندی کنیم، چنان چه خود برای مثال حیوانات را بر اساس گروه‌هایی که تخم می‌گذارند یا نوع حرکت و نوع زیست‌شان و غیره طبقه بندی می‌کند(ارسطو، ۱۹۸۴: ۴۴۰). این نوع طبقه بندی راهی برای درک ماهیت و چیستی یک چیز است. بنابراین، ما یک حیوان خاصی داریم که می‌توانیم تعیین کنیم که به کدام گروه تعلق دارد. دقیقاً در همین بخش است که ارسطو هدف فلسفه را درک ماهیت اشیاء می‌داند و می‌گوید درک ماهیت یک چیز به معنای توانایی تعریف آن است. ما می‌توانیم همه چیز را تعریف کنیم: انسان، هنر، شادی، و غیره؛ اما آن چه که به باور وی تعریف را امکان پذیر می‌کند این است که یک چیز یا شی همواره با یک علت شناسایی می‌شود که ارسطو این علت را به چهار شکل یا به تعبیری علل اربعه (عامل، ماده، غایت و صورت) معرفی می‌کند(بلو، ۲۰۱۵: ۵).

در واقع دلیل اصلی چنین امری از نظر وی این است که طبیعت که در دل خود اشیاء و پدیده‌هایی را جای داده است، دارای سلسله مراتبی است که اگر این سلسله مراتب وجود نداشت درک ما از ماهیت آن‌ها امکان پذیر نبود. بنابراین اگر بخواهیم چیزی را واقعاً درک کنیم، درک رابطه و میزان اهمیت آن در مقایسه با چیزهای دیگر بسیار مهم است و همین امر بیان گر وجود علت هاست. برای درک بهتر این موضوع که می‌گوییم هر چیزی ماهیت و چیستی دارد، این مثال را در نظر بگیرید، هنگامی که می‌خواهیم چیستی موجودات عالم را بفهمیم آن‌ها را به لحاظ حیات دسته بندی می‌کنیم و می‌گوییم؛ چهار نوع حیات وجود دارد: ۱) نخست فرآیندی مغذی در گیاهان، که غذا را جذب کرده و تولید مثل می‌کنند ۲) دوم فرآیندی مغذی به علاوه حساس برای حیوانات که غذا را جذب می‌کنند و تولید مثل می‌کنند اما می‌توانند چیزها را نیز حس کنند ۳) سوم حرکت حیوانات بالاتر که علاوه بر سایر قوا می‌توانند حرکت هم بکنند و ۴) در نهایت عقلانیت برای انسان‌هایی که همه کار می‌کنند به علاوه این که می‌توانند از عقل نیز استفاده کنند. در این مثال می‌بینیم که وی سلسله مراتب را در دنیای فیزیکی برای موجودات فیزیکی اعمال کرده است به این صورت که؛ با بالا رفتن مقیاس از گیاهی به حیوانی دیگر و به انسان، افزایش قدرت ذهن را می‌بیند. بالاترین پیشرفت روی زمین، تعقل یا تفکر انسان است. ارسطو معتقد بود که اجرام آسمانی خدایان با قدرت درک بیشتر از انسان هستند. آن‌ها از عنصری به نام اتر ساخته شده‌اند توانایی خوردن، آشامیدن و حتی تولید مثل را نداشتند، درک نمی‌کردند و احساس لذت و درد نیز نمی‌کردند، بلکه تنها فکر می‌کردند. بنابراین در این سلسله در بالاترین نقطه خدایی وجود دارد که اندیشه ناب، فعلیت محض (به جای بالقوه) و بالاترین مرحله رشد است، بعد از او انسان بعد حیوان است تا می‌رسد به پایین ترین نقطه عالم. هر یک از پدیده‌ها در عالم براساس مرتبه‌ای که دارد و به کمک علتی سعی در تکامل دارد و به وسیله همین فرآیند است که شناسایی و تعریف می‌شود. مثلاً هر کاری که یک حیوان انجام می‌دهد با هدف توسعه کامل پتانسیل خود است. همه چیز برای این حالت آگاهی خالص تلاش می‌کنند. ارسطو این را محرک بی حرکت نامید: علت غایی همه چیز از جمله حرکت و تغییر. متحرک بی حرکت همه چیز را به این معنا ترسیم می‌کند که هدف همه تغییر است. همه چیز به سمت آن کشیده می‌شود و چیزها تغییر می‌کنند زیرا تلاش می‌کنند به محرک/خدای بی‌تحرك برسند(ویلبرن، بی تا: ۵). بنابراین در این نگرش درک چیستی یک شی اولاً در گروهی سلسله مراتب آن و سپس علت آن است.

جوهر موضوع "ماده"، "چئی" و "تغییرات فیزیکی"

همان طور که می دانیم ارسطو فیزیک را به عنوان یکی از سه قسم علوم نظری تلقی می کند و آن را معادل فلسفه طبیعی یا مطالعه طبیعت نامید. از این نظر فیزیک ارسطویی نه تنها حوزه مدرن فیزیک بلکه زیست شناسی، شیمی، زمین شناسی، روانشناسی و حتی هواشناسی را نیز در بر می گیرد. وی با مطرح کردن پرسش‌های اساسی درباره طبیعت و روش‌های مورد نیاز برای مطالعه آن، تئوری کیهان شناسی را ارائه نمود که در آن به بررسی تمام پدیده‌ها اعم از پدیده‌های طبیعی و غیرطبیعی پرداخت. در این راستا وی فیزیک را همان درک اساسی از چیستی و ماهیت ماده، تغییر، علت، زمان و مکان قلمداد نمود و از این حیث وظیفه فیزیک را توضیح تمام این عناصر در طبیعت می دانست زیرا به باور وی فیزیک چیزی جز مشاهده دقیق طبیعت نبود که این همان مفهوم چیستی است (ارسطو، ۱۹۷۰: ۲۰).

رویگرد ارسطو برای توضیح طبیعت پاسخ دادن به پرسش از «چیستی» و «چرایی» بود. وی معتقد بود که مردم همواره در برخورد با هر آن چه در طبیعت روی می دهد، چهار نوع مختلف سوال درباب چئی و چرایی می پرسند، که هر یک نیاز به پاسخی دارد که علت مشخصی را منعکس می کند. مثالی را در نظر بگیرید که این چهار علت مختلف را پوشش می دهد: "چرا چاقو گوشت را برش می دهد؟" اگر پاسخ دادید که چاقو از آهن است که سخت تر از گوشت است، با علتی مادی مواجهید. این استدلال که چاقو تیغه ای تیز دارد علت صورت را فراهم می کند. اگر مکانیسمی را که با آن چاقو گوشت را جدا می کند توضیح دهید، دلیل کارآمدی آن را بیان می کنید و اگر بگویید که چاقو می تواند گوشت را برش دهد زیرا در پس آن هدفی است، علت غایی و نهائی را توضیح می دهید. بنابراین برای پاسخ به پرسش از چیستی و چرایی باید هر چهار علت را بیابیم و یا به عبارتی دیگر به هر چهار پرسش پاسخ دهیم (ارسطو، ۱۹۹۱: ۲۰).

ارسطو در تعریف چیستی اشیاء طبیعی یا چیزهایی که ماهیتی دارند می گوید، این دسته از اشیاء تنها به واسطه عللی درونی رشد می کنند، یعنی دارای تمایل درونی به حرکت (یا تغییر) هستند (ارسطو، ۱۹۷۰: ۱۰۶) در حالی که مصنوعات، توسط انسان بر اساس اهداف انسانی ساخته می شوند که خارج از اشیاء هستند. برای نمونه اشیاء طبیعی عبارتند از ستارگان، حیوانات، گیاهان، سنگ‌ها، ابرها و مواد اولیه و مصنوعات همچون خانه، مبلمان، پارچه و ابزار هستند. با این حال، تمایز میان این دو گروه ساده نیست. به عنوان مثال، هنگامی که یک بخشی از صندلی خراب می شود، شکل و صورت اصلی خود را از دست می دهد، اما همچنان یک تکه از مبلمان است و هنوز یک مصنوع نام دارد، اما وقتی تبدیل به یک شی طبیعی و یا یک قطعه ماده می شود که پوسیدگی آن یک فرآیند طبیعی باشد که توسط مواد اولیه آن تعیین می شود، یعنی این پوسیدگی توسط انسان برای هدف و غایتی مشخص ایجاد نشده است. برای همین است که طبیعت و جهان را نمی توان به سادگی به چیزهای طبیعی و مصنوعی تقسیم کرد - این تقسیم بستگی به نحوه درک ما از آن‌ها دارد. در واقع به اعتقاد ارسطو از آن جایی که اشیاء فیزیکی و طبیعی اساساً مجموعه‌ای از ماده و صورت هستند، در نتیجه برای خود طبیعت و فیزیک هم باید ماده و صورت در نظر گرفت زیرا هدف فیزیک و طبیعت درک تغییر یا فرآیند طبیعی است که جز از تغییر ماده، حرکت و صورت حاصل نمی شود (راس، ۱۹۶۰: ۳۵ و ۳۴).

آن چه که در این جا کمی مبهم به نظر می رسد این است که، اگر فیزیک و طبیعت همان تغییر و فرآیند طبیعی است که دربردارنده ماده است، بنابراین برای چنین فرآیندی موضوعی لازم است زیرا ماده به تنهایی قادر به فعل و انفعال یا به اصطلاح تغییر نیست. در پاسخ به این مسئله می گوئیم، ارسطو در تئوری مطالعه طبیعت یا فیزیک خویش دقیقاً از همین موضوع سخن به میان آورده است و می گوید، فیزیک همچون هنر باید هم ماده و هم صورت را دربر داشته باشد. همان طور که پزشک باید هم ماهیت سلامتی (صورت) و هم اجزای مادی بدن را بشناسد. همچنین ماده با «ماهیت» (صورت) است که، به عنوان وسیله ای برای ارتباط با غایت تلقی می شود\_ البته ناگفته نماند که ماده فقط یک اصطلاح نسبی است و فیزیک تنها به صورت های غوطه ور در ماده می پردازد\_ از سوی دیگر همین ماده چون به تنهایی قادر به حرکت و تغییر نیست، لذا محتاج موضوعی خواهد بود که این موضوع همان جوهر است، جوهری که از حیث کمیت واحد و یکی است اما پذیرنده صورت های بی شماری است، لذا چنین جوهری منشاء تغییر، چیستی و ماده است (ارسطو، ۱۹۷۰: ۱۱۷).

### جوهر به معنای "این همان یعنی موجود چونان موجود" یا "چئی" در متافیزیک

از نظر ارسطو جوهر در معنای متافیزیکی خودش یا همان «موجود بما هو موجود» یعنی موجودی که صرفاً با نظر به خودش موجود است، علت همه چیزهای فیزیکی است و صورت و ماده، اصول متافیزیکی ذاتی واقعیت هستند، بنابراین نمی توان آن‌ها را به عنوان چیز فهمید (لانو، ۲۰۰۱: ۳۱).

ارسطو معتقد است که هر دانشی که در پس آن اندیشه ای است - خواه به روشی با دقت هرچه تمام‌تر، خواه به روشی ساده - همواره در پی علت‌ها و مبادی است، یعنی تمامی علوم و دانش‌ها در پی این مسئله هستند که فلان «موجود» و فلان «جنس» که علت است را، مشخص کنند، اما نه «موجود» به طور مطلق یا «موجود چونان موجود» یا «موجود بما هو موجود» و حتی «چئی» یک موجود به میان نمی‌آورند. بلکه تنها برخی از آن‌ها را از طریق ادراک حسی درک می‌کنند و برای برخی دیگر نیز «چئی» را مفروض می‌گیرند، و بدین‌سان چیزهایی را که به خودی خود تعلق به جنسی دارند به شیوه‌ای اجبارآمیزتر یا به نحوی پرنرمش‌تر، مبرهن می‌سازند. بنابراین از چنین گونه استقرائی نه درباره جوهر نه درباره «چئی»، هیچ برهانی به دست نمی‌آید. همین امر بیان گر این است که هدف فلسفه از منظر ارسطو با علوم دیگر متفاوت است، زیرا وی همواره در جستجوی موجود مطلق یا موجود چونان موجود است که همان چئی، یا چیستی هر موجودی حتی جزئی است. وی در تبیین این موضوع می گوید، چئی هریک از حیوانات مثلاً گربه‌ها با چئی سگ‌ها و گاوها و همچنین چئی انسان از هم متفاوت است به این معنا که؛ چئی یا موجود چونان موجود یا موجود مطلق برای هریک از آن‌ها چیزی جز صورت نوعی آن‌ها نیست که مرکب

از صورت خاص یا ماده‌ی معین یعنی جنس آن‌ها است که در حقیقت بیرون از اندیشه و اراده آن‌ها بوده و به طور ذاتی علت این موجودات است و از ازل تا ابد هستند. بنابراین صورت نوعی متافیزیکی است و موجودات متافیزیکی در اندیشهٔ ارسطویی هرگز به شیوه تجربی یا استقرایی به دست نمی‌آیند، چنان‌چه او تأکید می‌کند، نه تنها دانش فیزیک بلکه دانش ریاضی هم نمی‌تواند به موجود چونان موجود یا چئی پردازد. از همین رو در ادامه می‌نویسد:

اگر چیزی هست که همیشگی (ابدی)، نامتحرک و جدا از ماده است، بدیهی است که شناخت آن کار دانش نظری است؛ اما مطمئناً کار دانش طبیعی (فیزیک) با چیزهایی متحرک سروکار دارد) و نیز کار ریاضیات نیست، بلکه کار دانشی است که بر هر دوی آن‌ها مقدم است. زیرا دانش طبیعی با چیزهای جدا از ماده، اما نه نامتحرک، سروکار دارد. برخی از شاخه‌های دانش ریاضی نیز به چیزهای نامتحرک می‌پردازد؛ اما چیزهای نامتحرکی که احتمالاً جدا از ماده نیستند، بلکه در ماده‌اند. اما دانش نخستین به چیزهای جدا از ماده (مفارقات) و چیزهای نامتحرک می‌پردازد، لذا همه علت‌ها باید جاویدان باشند، اما بیش از همه و به ویژه این‌ها زیرا این‌ها علت‌های چیزهای آشکار الاهی‌اند (ارسطو، ۱۳۸۴: ۲۳۸).

## نتیجه گیری

با توجه به آن‌چه گذشت می‌توان به این نتیجه دست یافت که:

**اولاً:** مفهوم جوهر در اندیشه ارسطویی پایه و اساس تمام واقعیت است که از طریق آن مفاهیم بنیادی دیگری از فیزیک و متافیزیک ارسطویی همچون چیستی یک شی، ماده، صورت، قوه و فعل، ذات و حادث و غیره را نیز می‌توان صورت بندی نمود.

**ثانیاً:** با نظر به فیزیک و متافیزیک ارسطویی می‌توان به طور آشکارا مشاهده کرد که اصطلاح یونانی ousia دارای مشکلات زبانی و ساختاری است، زیرا از نظر تاریخی ترجمه آن تحت عنوان substantia به معنای موضوع (ὕποκειμενον hypokéimenon) است، در حالی که essentia به معنای آن چیزی است که ارسطو ابداع کرد یعنی τὸ τί ἦν εἶναι (to ti ên einai) به معنای ماهیت. از این حیث یافتن پاسخ دقیقی به پرسش از "چئی" و "چرایی" یک شی که در گروه شناخت دقیق واژه "جوهر" است کمی دشوار است. واقعیت این است که ousia توسط ارسطو واقعاً به این دو معنا به کار گرفته شده است، اما در این خصوص به نظر نگارنده ضروری است تا تحقیقات هرمنوتیکی بیشتری برای تعیین معنای متناظر و دقیق‌تر در زبان‌های مدرن انجام پذیرد.

❖ با این حال از آن‌چه در پژوهش پیش رو می‌توان برداشت کرد این است که، ارسطو در متافیزیک خویش از آن‌جائی که برای جواهر معنای ثانوی را نیز به کار می‌گیرد که این معنا در جرگهٔ مقولات ذهنی قرار دارد لذا منجر به جوهریتی مرکب می‌شود و شاید علت چنین امری این باشد که معیار جوهر بودن در فیزیک و متافیزیک ارسطویی متفاوت است، زیرا در یک طرف ما با نوعی موضوع شناسی مواجهیم و در طرف دیگر با نوعی وجودشناسی. در حقیقت چئی یک شی در نگرش فیزیکی ارسطویی وابسته به موضوعی به نام ماده است تا جوهر فردی حمل بر آن گردد، در حالی در نگرش متافیزیکی وی که همواره در صدد موجودیت موجود است که در وهلهٔ اول چنین موجودیتی را به جوهر می‌دهد یعنی هنگامی که گفته می‌شود حقیقت یک شی چیست؟ یا به تعبیری پرسش از "چئی" می‌شود، مراد همان بنیاد شی است اما نه آن‌چه در فیزیک اش مطرح شده است. بنابراین وی در نگرش متافیزیکی خویش برای جوهر نقشی ایجابی در نظر می‌گیرد یعنی دیگر جوهر موضوعی نیست که محمول‌های متعددی را بپذیرد.

## Reference

- Aristotle (1384). *metaphysics* Translated by Sharafuddin Khorasani, third edition, Hekmat publishing house.
- Ackrill, J.L. (1988). *A new Aristotle reader*. Princeton university press.

1 . Khoriston.

2 . Heprote.

3 . Khorista.

4 . Akineta.



- Alejandro Llano. (2001). the different meanings of being according to Aristotle and Aquinas, *acta philosophical*, vol.10, fasc.
- Aristotle. (1924). *Aristotle's metaphysics*. Oxford: the Clarendon press, Trent University.
- Aristotle. (1941). *the basic works of Aristotle (modern Library classics)*, editor: Richard McKeon. New York random house.
- Aristotle. (1966). *Aristotle's metaphysics*. Bloomington, in: Indiana a university press.
- Aristotle. (1970). *the physics*. Cambridge mass, Harvard university press.
- Aristotle. (1991). *Physics. The complete works of Aristotle, the revised oxford*.
- Aristotle. (2001). *Metafisica, ensaio introdutori, texto Greg com traducao e comentario de Giovanni real (trad. Marcelo perine)*. Sao Paulo: Edicoes Loyola.
- Benovsky, Jiri. (2008). *The Bundle theory and the substratum theory: Deadly Enemies or twin Brothers? Philosophical studies*.
- Bradly Rettler and Andrew m. bailey. (2017). *Object*. Stanford Encyclopedia of philosophy.
- Gabriele Galluzzo. (2017). *Aristotle's metaphysics*. Oxford Bibliographies.
- Goswick, Dana. (2022). *Ordinary objects*. Oxford bibliographies.
- Heather Wilburn. (n.d). *an introduction to Aristotle's metaphysics*. Philosophical thought.
- Howard Robinson. (2004). *Substance*. Stanford Encyclopedia of philosophy.
- Lotfi, Mohammad Hassan. (2019). *Aristotle's metaphysics (metaphysics)*, new design publication.
- Peirce, Charles S. (2009). *Object*. University of Helsinki, archived from original.
- Peter Van inwagen. (2020). *Form*. Encyclopedia Britannica.
- Rae Langton. (2001). *Kantian humility: our ignorance of things in themselves*. Oxford university press.
- S. marc Cohen. (2000). *Aristotle's metaphysics*. Stanford Encyclopedia of philosophy.
- Wid Ross. (1960). *Aristotle physics: a revised text with introduction and commentary*. Oxford at the Clarendon press.